

نگاه

موروری بر مؤلفه‌های فیلم‌های معناگرای سینمای ایران

وقتی مخاطب

به کشف و شهود می‌رسد



انقلاب اسلامی سینما را چند گام اساسی جلو برد. فیلمسازان به مسائل جدی‌تر و عمیق‌تری فکر کردند و فیلم‌ها به لحاظ سوز و محتوا با رشد چشمگیری مواجه شدند. این اتفاق مهم و مبارکی برای سینمای ایران بود. سینمای کشور به چنین تغییر و تحولی نیاز داشت و مخاطبان نیز به دنبال این جنس از سینما بودند. سینمای معناگرا مخاطب را به تعمق و اندیشیدن دعوت می‌کند؛ یعنی بیننده فیلم را فقط برای سرگرمی نمی‌بیند بلکه داستان و محتوای فیلم او را به جهان دیگری برای اندیشیدن و تفکر می‌برد. در این جنس از سینما، فیلم فقط از یک لایه تشکیل نشده، بلکه از چند بعد و زاویه قابل تحلیل و بررسی است. مخاطب در فیلم‌های معناگرای ایرانی فقط با موضوع و مسأله‌ای روبه‌رو نیست و باید نگاهی کلان و کل به موضوع داشته باشد. مثلاً در فیلم‌های دینی معناگرا، سینماگر فقط به دنبال مطرح کردن یا روایت یک اتفاق دینی و مذهبی نیست بلکه با آفریدن یک جهان معنایی، مخاطب را با مفاهیم عمیقی آشنا می‌کند.

این‌گونه از سینما به دنبال معناست و برای رسیدن به معنا از ذهن مخاطب بهره می‌گیرد و اندیشه و دانسته‌های او را به چالش می‌کشد. فیلمساز در فیلمش در جست‌وجوی مفاهیمی عمیق است و این

جست‌وجو را در نحوه روایت، چگونگی شخصیت‌پردازی و انتخاب داستان و سوز به مخاطبش منتقل می‌کند. فیلمساز با فیلم‌های معناگرا مخاطب را با جلوه‌هایی از اندیشه و تفکر آشنا می‌کند که ممکن است بیننده در زندگی روزمره کمتر به آنها برخورد کند. فیلمساز از رمز و راز مطرح می‌کند و مخاطبش را با رمزگشایی بین عناصر به چالش می‌کشد. به همین خاطر در سینمای معناگرا همواره کشف و شهود اتفاق می‌افتد و هر کسی بنا به تجربه و فرایندهای ذهنی خودش معانی مختلفی خلق می‌کند.

در سینمای معناگرا نوعی شاعرانگی نیز دیده می‌شود. لحن شاعرانه این فیلم‌ها، زبان و کلام را ارتقا می‌بخشد و از بیان سطحی مرسوم فاصله می‌گیرد. در این گونه سینمایی دیالوگ و زبان از اهمیت زیادی برخوردار است و نویسنده با وسواس زیادی دیالوگ‌ها را می‌نویسد و کلام را برقرار می‌کند.

با توجه به غنای دینی، عرفانی و ادبی ایران، فیلمسازان دست‌پری برای ساختن فیلم‌های معناگرایانه داشته‌اند. تکیه و بهره‌گیری فیلمسازان از مضامین دینی و عرفانی، معانی نو و بدیعی را خلق کرده است که در خیلی از موارد نه تنها برای مخاطب ایرانی، بلکه برای مخاطب جهانی نیز جذابیت داشته است.

نگاهی به رمز ماندگاری آثار «کریستوف کیشلوفسکی» در سینما

فیلمسازی

که سینما را برای سرگرمی نمی‌خواهد



احمد محمدتبریزی
روزنامه‌نگار

نام کمتر کارگردانی در سینما مثل نام «کریستوف کیشلوفسکی» سینما دوستان را به وجد می‌آورد. چیزی حدود ۳۰ سال از ساخت فیلم‌های این کارگردان لهستانی می‌گذرد و فیلم‌هایش همچنان زنده‌اند و پر از حرف، آثارش در جهان تدریس می‌شود و فیلم‌هایش رنگ و بوی کهنگی به خود نمی‌گیرند.

تعمق آقای کارگردان

آوازه نام کیشلوفسکی کمی دیر در سینمای جهان پیچید و مدت کوتاهی پس از موفقیت آخرین فیلم‌هایش، در ۵۴ سالگی از دنیا رفت. او در همین مدت زمان کوتاه حضورش در سینما، کاری کرد کارستان و مفاهیم و معنایی تازه وارد جهان سینما کرد. کیشلوفسکی را بسیاری از منتقدان به خاطر آثار معناگرایانه‌اش می‌شناسند و برخی دیگر پیوند فیلم‌های او با اجتماع و مردم را ستایش می‌کنند. کارگردان لهستانی آدم عجیب و عمیقی بود. عمیق نگاه می‌کرد، عمیق تفکر می‌کرد و عمیق فیلم می‌ساخت و دقیقاً همین عمق موجود در فیلم‌هایش دلیل ماندگاری آثارش هستند. او سینما را برای سرگرمی نمی‌خواست، بلکه فیلم می‌ساخت تا حرف‌های اساسی بزند. او برای ساخت فیلم‌هایش به فرمول‌های رایج در هالیوود یا دیگر کشورهای اروپایی وابستگی ندارد. کیشلوفسکی می‌خواهد حرف خودش را در چارچوبی

که خودش می‌شناسد بزند و برای این کار دانش، استعداد و مهارت لازم را دارد. کیشلوفسکی سینماگر مؤلفی است که نور، رنگ و موسیقی را بخوبی می‌شناسد. فیلم‌هایش پر از رنگ و نت هستند و در هر قاب با نمادها و معنای زیادی روبه‌رو هستیم. کیشلوفسکی برخلاف بسیاری از سینماگران اروپایی سینما را تنها از جنبه هنری دنبال نمی‌کند و فقط به دنبال ساختن قاب‌های زیبا نیست. مردم و اجتماع در سینمای کارگردان لهستانی حضور پررنگ دارند. مردم با دردها و رنج‌های شخصی‌شان، به فیلم‌های کیشلوفسکی می‌آیند و از مسائل شخصی و فردی به مسائل جمعی و گروهی می‌رسند. کیشلوفسکی قبل از کارگردانی فیلم‌های سینمایی، مستندساز بود و به خاطر همین سابقه مستندسازی، خودش عقب می‌ایستد و دوربین نظاره‌گرش، همه چیز را به ما نشان می‌دهد. کیشلوفسکی با فیلم‌هایش به دنبال موعظه و نصیحت کردن نیست و با روایت جذاب و بدون لکتش، برای همیشه در ذهن بیننده اثرگذاری‌اش را حک می‌کند.

فیلمسازی که عاشق ادبیات است

نکته مهم دیگر در مورد شخصیت و آثار کارگردان فقید لهستانی به علاقه او به ادبیات و پشتوانه کتابخوانی‌اش برمی‌گردد. او فیلمنامه فیلم‌هایش را می‌نوشت و به وضوح تأثیر اندیشه‌های ناب فیلسوفان را در میان آثارش می‌توان مشاهده کرد. دقیقاً به همین علت، فیلم‌های او رنگ و بویی فلسفی دارند. خودش در جایی علاقه‌اش به ادبیات را چنین بیان کرده بود: «در مصاحبه‌ها همیشه از من می‌پرسند کدام یک از کارگردان‌ها بیش از دیگران بر من تأثیر گذاشته‌اند. من جواب این سؤال را نمی‌دانم. احتمالاً بسیاری از آنها به انواع و اقسام دلایل بر من تأثیر گذاشته‌اند و الگوی منطقی در این میان وجود ندارد. هر وقت در نشریات از من چنین سؤالی می‌پرسند، همیشه در جواب می‌گویم: شکسپیر، داستایوسکی و کافکا! روزنامه‌نگارها با تعجب می‌پرسند «مگر اینها کارگردانند؟» من می‌گویم «نه، نویسنده‌اند.» به نظر اینها از فیلم مهم‌ترند.» کیشلوفسکی برای عاشقان سینما فراتر از یک فیلمساز است. فیلم‌های او، بویژه چند فیلم آخرش، میراثی گرانبها هستند که تاریخ انقضا ندارند و از هنر و معنا سرشارند.

مردم و اجتماع در سینمای کارگردان لهستانی حضور پررنگ دارند. مردم با دردها و رنج‌های شخصی‌شان، به فیلم‌های کیشلوفسکی می‌آیند و از مسائل شخصی و فردی به مسائل جمعی و گروهی می‌رسند. کیشلوفسکی قبل از کارگردانی فیلم‌های سینمایی، مستندساز بود و به خاطر همین سابقه مستندسازی، خودش عقب می‌ایستد و دوربین نظاره‌گرش، همه چیز را به ما نشان می‌دهد

